# اشاره

در باب ادله بر وظائف تعلیمی و تربیتی خانواده آیات و روایات هست و بعد سیره، چه سیره معصوم و چه سیره عقلا ذاتاً بیش از اباحه نمی‎رساند.

این فرمول سیره است که امری در میان عقلا بما هم عقلا رواج داشته و در مرعی و منظر شارع بوده و شارع و معصوم بر آن آگاه بوده و تقیه و مشکلی نبوده که نتواند منع کند و منع نکرده است پس عدم الردع فیما من شأنه الردع است. با این چهار مقدمه عدم الردع حاکی از امضاء هست چون ما برای پذیرش سیره امضاء و قبول شارع می‎خواهیم؛ اینکه می‎گوییم برای چیزی سکوت کرده کافی نیست.

# ادله بحث تأدیب

## سنت

سنت عبارت است از قول و فعل و تقریر، تقریر سه نوع است؛

* تقریر قولی؛
* تقریر عملی؛
* تقریری که با سکوت پیدا می‎شود؛

تقریر سکوتی باید با قرائنی همراه بشود که تقریر بشود یعنی در جایی که جلوی چشم او بوده و وظیفه او بوده که اشکالش را بگوید و می‎توانست بگوید و نگفته است پس سکوتش حاکی از رضا است؛

بنابراین سکوت بما هو هو یا عدم الردع بما هو هو برای امضاء و برای اینکه ما چیزی را به شارع نسبت بدهیم، کافی نیست. باید عدم الردع و سکوت به تقریر و امضاء تبدیل بشود. سکوت و عدم منع زمانی می‎تواند حاکی از رضا باشد که این امر در مرعی و منظر او باشد و وظیفه او باشد که موضع خودش را در برابر آن نشان بدهد و مانعی نداشته باشد. -چون بحث کلی اصولی است کمی توضیح بدهم- سنت، قول فعل و تقریر.

### اقسام تقریر

تقریر دو قسم است:

گاهی با دال وجوبی است یعنی در قول یا فعل خودش می‎گوید قبول دارم یا با گفتن یا نوشتن یا عمل کردن، می‎گوید من این خبر واحد را که عمل می‎کنم قبول دارم یا اینکه خودش عمل می‎کند.

یک نوع تقریر هم سکوت در برابر آن عمل است.

در سیره عقلا هم که امر رایج بین عقلا است نیاز به امضاء شارع هست که گاهی با صراحت و دال وجوبی است گاهی به سکوت و عدم المنع است که اخص از آن است. چیز کلی همان تقریر است یعنی شارع عملی را تقریر می‎کند که گاهی فردی است گاهی یک سیره متعارف عقلایی است.

کل بحث در اینجا قرار می‎گیرد که ما می‎خواهیم چیزی را انتصاب به شارع بدهیم. آنچه برای ما حجت است این است که چیزی را در مقام عمل از شارع بگیریم چون خواست مولا **و اطیعواالله و اطیعوا الرسول** مبنای اصلی ما است اگر می‎خواهیم اطاعت بکنیم باید زندگی خود را با آن تطبیق بدهیم، موضع او را از کجا بفهمیم؟

موضوع او یا در کتاب است یا در سنت است یا عقل است. در سنت یعنی آنچه می‎خواهیم به معصوم نسبت بدهیم در کتاب به خداست و سنت به معصوم است و مقصود شارع در اینجا معصوم است که به **اطیعوا الله** برمی‌گردد **این مصداق اطیعوا الرسول** و شارع و معصوم برای اینکه ما چیزی را به او نسبت بدهیم یا با قول اوست که حدیث می‎شود یا با فعل اوست که سیره معصوم می‎شود یا با تقریر اوست و در تقریر کار دیگری یا سخن یا عمل دیگری است که او آن را امضاء بکند.

پس وقتی شما می‎خواهید دین و شرع را در زندگی اطاعت بکنید باید کار شما منطبق با آن باشد و حکم منتسب به او بشود این نسبت دادن یا از طریق کتاب است یا عقل است که به خود خدا مستقیم مرتبط می‎شود یا از طریق انتصاب به معصوم است که نهایتاً به خدا منتهی می‎شود که این سنت می‎شود؛

پس دو قسم می‎شود که یک قسم در کتاب می‎آید و یک قسم در سنت می‎آید که یکی از بحث‌های مبانی اجتهاد می‎شود؛ با این تفاوت که آنجا مستقیم به خود خداست و اینجا باواسطه به معصوم نسبت داده می‎شود.

قسم دوم هم سه قسم است یا خودش سخنی گفته یا کاری انجام داده یا امضاء کرده است. این امضاء یا به عمل و اقدام فردی و گروهی خاصی تعلق می‎گیرد که یک عده جلوی حضرت چیزی گفته‌اند فردی یک کاری کرده است یا اینکه تعلق به امر خیلی رایج و متداول عقلایی می‎گیرد که به آن سیره عقلا می‎گویند

تقسیم چهارم که به هر دو می‎خورد این است که در هر دوی این‌ها تقریر می‎خواهیم سکوت کافی نیست شاید نمی‎خواست و چیزی نگفته است؛ عدم ردع و عدم المنع کافی نیست و لذا با دقت فرموده‌اند تقریر می‎خواهد.

عدم المنع و سکوت بما هو هو در تقسیم قول و فعل قرار نمی‎گیرد در آن تقسیم قول و فعل و تقریر نه سکوت، این تقریر که درواقع امضاء و یک موضوع وجودی و ایجابی است نه سکوت که سلبی است.

همان‌طور که هر دو ایجابی است این هم باید ایجابی باشد نه عدمی و سکوتی، این تقریر دو قسم می‎شود یا دال وجوبی است که سریع فرموده کار او درست است یا عین کار او را امام انجام داده که خود امام انجام بدهد دال فعلی که باشد در آنجا می‎آید در حقیقت دال وجوبی که باشد به نحوی قول یا فعل می‎شود؛ منتهی گاهی مستقیم گفته این کار تو درست است یا کار او را خودش هم انجام می‎دهد؛ که درواقع این دال وجوبی قول یا فعل است که به آنجا برمی‌گردد یا سکوت در برابر عمل فرد یا گروه است و یا در برابر سیره رایج عقلایی است.

این سکوت یا عدم المنع بما هو هو کافی نیست بلکه باید از مراحلی بگذرد تا عدم المنع عدم ملکه و فی ما من شأنه المنع بشود و با مقدمات دیگر پیام وجوبی و پیام ایجابی داشته باشد این خیلی امر عقلائی است. خیلی وقت‌ها نگفتن و نکردن ما پیام وجوبی دارد که می‎تواند سکوت و عدم المنع بشود.

سکوت بی پیام و سکوت با پیام، سکوت با پیام دو قسم است گاهی پیامش سلبی است گاهی ایجابی و تقریری است؛ گاهی آدم حرف نمی‎زند و به این معنا است که از این حرف خیلی بدش آمده است.

با قرائنی سکوت معصوم یا یک انسانی در برابر یک عمل فردی یا گروهی یا سیره عقلائی عام یا با قول و فعل تأیید می‎کند که همان سیره و حدیث می‎شود و یا سکوت می‎کند این سکوت گاهی بی پیام است یعنی معلوم نشد که این را قبول دارد یا قبول ندارد؛

در اشکال و جواب‌های استاد و شاگرد هم گاهی این‌طور می‎شود. در قصه عاشورا مواردی داریم که اختلاف است مثلاً محمد بن حنفیه معلوم نیست که می‎خواست بیاید یا نه بعضی قرائنی پیدا می‎کنند و می‎گویند حضرت می‎خواست بیایند و این‌ها نیامدند گاهی می‎گویند نه این‌ها ماندند برای اینکه بمانند. گاهی از مجموعه شرایط نمی‎شود پیامی از سکوت مقابل این عمل گرفت که در تاریخ و سیره ائمه این را کم نداریم که واقعاً بی پیام بوده یا اینکه علائم متعارض می‎آید و نمی‎شود فهمید چه شد. در همین دوره خودمان نسبت به انقلاب و امام موارد زیادی داشتیم مثلاً امام تا مدت‌ها معلوم نبود در مقابل بحث شریعتی چه می‎خواست بگوید یک نوع سکوتی بود که آدم نمی‎توانست بفهمد که ایشان ملاحظه روشنفکرها را می‎کند یا ملاحظه قدیمی‌ها را می‎کند، ردع می‎کند یا اثبات می‎کند. در تاریخ آمده یکی از آقایانی که در نجف مرحوم شد بحث اجتهادش مطرح شد و آقای خویی نوشتند که مجتهد نیست آن‌وقت امام سکوت کردند این سکوت، سکوت بی پیام است و ابهام دارد در تاریخ ائمه هم زیاد داریم که از همان بحث مبانی اجتهاد می‎شود آنجا باید به آن توجه بکنم.

### جمع‌بندی

انتصاب به شارع را به کتاب و سنت تقسیم کردیم و سنت را به سه قسم و تقریر را دو قسمش کردیم و تقریر کارهای فردی و شخصی یا عقلایی و تقریر هم گاهی با دال وجوبی است گاهی سکوت است و سکوت بی پیام و با پیام سلبی یا ایجابی با تقسیم طولی که دارد سه قسم است.

بی پیام دو قسم است یا ابهام دارد یا تعارض دارد ابهام هم گاهی ابهامی است که از اول می‎خواست مبهم باشد گاهی ابهام عارضی است گاهی آدم از اول کاری می‎کند که می‎خواهد مبهم باشد یعنی کاری می‎کنید که طرف گیج بشود که شما در برابر این چه موضعی دارید. در تاریخ ائمه هم با عمد پیام را مبهم و مجمل می‎کرده و نمی‎گذاشت معلوم بشود که موضع چه چیزی بوده و در گذر زمان تحولات تاریخی و تعارضات قرائن موجب شده که معلوم نشود موضع حضرت در مقابل این چیست. در انتخابات و این‌ها این خیلی مصداق پیدا می‎کند. گاهی با پیام سلبی است و یا پیام ایجابی است پیام سلبی داستانی دارد و پیام ایجابی این مقدمات را می‎خواهد.

شرایط تبدیل یک عمل سلبی و سکوت و عدم المنع و عدم الردع به یک کار پیام‌دار و پیام ایجابی داشتن:

1. آن عمل در مرعی و منظر معصوم باشد یا به‌عبارت‌دیگر معصوم آگاه و مطلع بر این عمل باشد و در مرعی و منظر او باشد؛
2. وظیفه معصوم به‌عنوان اولی اعلام موضوع باشد که علی‌القاعده معصوم در مقابل این‌ها به‌عنوان امرونهی وظیفه او اعلام موضوع یا در مقام اعلام موضوع باشد؛
3. امکان منع و ردع وجود داشته باشد مثلاً جای تقیه نباشد چون اگر مانع باشد شاید قبول نداشته ولی به خاطر مانع چیزی نگفته است؛
4. منع نکرده باشد یعنی سکوت کرده باشد.

اصل این است که از باب امربه‌معروف و نهی از منکر و ارشاد این وظیفه را دارد ممکن است در موضوعات باشد و جای امربه‌معروف و نهی از منکر نباشد. این قاعده عقلائی قصه است و نظیر آن است که در اطلاق هم مقدمات حکمت آمده اطلاق هم عدم القید است در اصول یک بحث دقیقی شده که اطلاق عدم القید و طرح القید یا رفض القیود است معمولاً می‎گویند اطلاق رفض القیود نیست که با عنایت بگوید این قیدها را کنار انداختم، اطلاق همان عدم القید است مقدمات حکمت که در اطلاق می‎گویند عین همین مقدمات است یعنی ابزار یدکی است که کار عدمی را وجوبی می‎کند.

مولا فرموده اعتق الرقبه ما می‎خواهیم بگوییم چه مؤمن چه کافر، چیزی نگفته از عدم الذکر القید می‎خواهیم بگوییم که مقصود او شمول بوده است. چطور می‎توانیم از این مرحله عبور بکنیم و بگوییم مقصودش اطلاق است اهرم کمکی عدم القید را مبدل به اطلاق کردن همان مقدمات حکمت است و لذا چه مقدمات حکمت چه بحث سیره عقلا که در باب سیره عقلا و تقریر معصوم که در اصول مطرح شده همه در زیر یک خیمه کلی است و آن خیمه کلی از این سؤال پیدا می‎شود که چگونه می‎شود از نگفتن و ساکت بودن و منع نکردن و کار عدمی حکم ایجابی در بیاوریم. یکی در مقدمات حکمت است یکی در تقریر است یکی هم سیره عقلا و امضاء هست و در سه جای اصول بحث شده که همه یک بنیاد دارد که یک امر عقلایی است گاهی سکوت‌های ما پیام ایجابی پیدا می‎کند. زمانی که کاری جلوی شخص واقع بشود و وظیفه او بوده که موضعی داشته باشد و مانعی در کار نبوده و این کار را نکرده عقلا می‎گویند پس قبول داشته.

این یک استدلال عقلایی است و صبح تا شب هم اجرا می‎شود منتهی به آن صراحت لفظ نیست که بگوید من این را قبول دارم. یک اطلاق مقامی با بیانات اضافی به این برمی‌گردد که آنجا لفظی هم ندارد ولی در مقام بوده است درواقع عدم الردع و تقریر و این‌ها نوعی اطلاقات مقامی است یعنی در جایی بوده که بنا بوده بگوید و نگفته است پس معلوم می‎شود که این را قبول دارد. این فرمول بحثی است که در مقدمات حکمت و سیره عقلا و در تقریر معصوم که در جای‌جای اصول مطرح شده و روح کلی‌اش یک چیز است عبور از سکوت و عدم الردع و فعل عدمی به یک پیام و مدلول ایجابی است؛ و لذا این‌ها شبیه مقدمات حکمت است.

سؤال: آیا سیره قولی به معنای سنت است؟

جواب: سیره قولی معنای دیگری دارد و غیر از سنت است سیره قولی غیر از قول است و در بحث‌های تربیتی خیلی مهم است. سیره قولی ذیل سیره عملی قرار می‎گیرد. نمی‎گوید این‌طور، ولی می‎بینیم این‌طوری گفته است این‌طور آیات قرآن نازل‌شده و این‌طور حضرت موسی حرف زده این‌ها سیره قولی است که یک مقدار با بحث معانی و بیانی و بدیع ارتباط دارد، سیره است ولی سیره‌ای که از قولش استفاده کردیم یعنی قول را مثل عملی از بقیه اعمال گرفتیم می‎گوییم راز و رمزها دارد نه مدلول قول، بلکه اطوار القول است.

درواقع سیره تقسیم می‎شود به سیره عملی و سیره قولی، سیره قولی همان اطوار قول است یا قول دو نوع پیام دارد: یکی مدالیل است که مدلول التزامی و ظاهری و باطنی و مطابقی و تضمنی و یکی اطوار دارد، اطوار قول اینکه چه طور حرف زد او خودش نمی‎گوید من این می‎گویم ولی از اینکه این‌طور حرف زده می‎گوییم این‌طور حرف زدن خوب است، یعنی داد می‎زند یا آرام می‎گوید یا با شور حرف می‎زند یا بی‌تفاوت حرف می‎زند، این‌ها در قولش نیست حالات و اطوار قول است که سیره قولی می‎شود. و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار